



۵

مسجد در
سبزه
معصومین (ع)



■ ثواب نماز جماعت

عبدالله ابن مسعود روزی به تکبیر اول نماز جماعت نرسید و برای جبران ثواب آن یک بنده آزاد کرد، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله من به تکبیر اول نماز جماعت نرسیدم و جهت جبران آن یک بنده آزاد کردم. آیا با این کار آن ثواب را درک خواهم کرد؟

حضرت فرمود: خیر،

ابن مسعود گفت: یک بنده دیگر آزاد خواهم کرد آیا به ثواب خواهم رسید؟

حضرت فرمودند:

لَا يَأْتِيَنَّ مَسْعُودًا! وَلَوْ أَنْفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا لَمْ تَكُنْ مُدْرِكَ فَضْلِهَا؛

خیر، ای ابن مسعود اگر آنچه در زمین است در راه خدا انفاق کنی ثوابی که از دست داده ای را درک نخواهی کرد

السلام
عليه

■ غفلت از نماز جماعت

امام باقر (ع) فرمود: در زمان رسول خدا (ص) در آغاز هجرت یکی از مؤمنین اهل صُفّه (آنها که کنار مسجد سکونت داشتند) به نام « سعد»، بسیار در فقر و ناداری به سر می برد، و همیشه در نماز جماعت، ملازم رسول خدا (ص) بود، و هرگز نمازش ترک نمی شد. رسول خدا (ص) وقتی او را می دید، دلش به حال او می سوخت، و نگاه دلسوزانه به او می کرد، غریبی و تهیدستی او، رسول خدا (ص) را سخت ناراحت می کرد، روزی به سعد فرمود: « اگر چیزی به دستم برسد، تو را بی نیاز می کنم.» مدّتی از این جریان گذشت، رسول خدا (ص) از اینکه چیزی نرسید، تا به سعد کمک کند، سخت غمگین شد. خداوند وقتی که رسولش را این گونه غمگین یافت، جبرئیل را به سوی او فرستاد. جبرئیل که دو درهم همراهش بود، به حضور رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: « ای رسول خدا! خداوند اندوه تو را به خاطر سعد دریافت، آیا دوست داری که سعد، بی نیاز گردد.» پیامبر (ص) فرمود: آری. جبرئیل گفت: « این دو درهم را به سعد بده و به او دستور بده که با آن تجارت کند.» رسول اکرم (ص) آن دو درهم را گرفت، و سپس برای نماز ظهر از منزل خارج شد، دید سعد کنار حجره ایستاده و منتظر رسول خدا (ص) است. وقتی که رسول خدا (ص) او را دید، فرمود: « ای سعد! آیا تجارت و خرید و فروش می دانی؟» سعد گفت: « سوگند به خدا چیزی ندارم که با آن تجارت کنم.» پیامبر (ص) آن دو درهم را به او داد، و به او فرمود: با این دو درهم تجارت کن، و روزی خدا را بدست بیاور. او، آن دو درهم را گرفت و همراه رسول خدا (ص) به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را خواند، بعد از نماز، رسول خدا (ص) به او فرمود: قُمْ فَاطْلُبِ الرِّزْقَ فَقَدْ كُنْتُ بِحَالِكَ مُعْتَمّاً يَا سَعْدُ! « ای سعد! برخیز به دنبال کسب رزق برو، که من از وضع تو، غمگین هستم.» سعد برخاست و کمر همّت بست و به تجارت مشغول شد، به قدری آن دو

درهم برکت داشت که هر کالائی با آن می خرید، سود فراوان می کرد، دنیا به او رو آورد، و اموال و ثروتش زیاد گردید، و تجارتش رونق بسیار گرفت. در کنار در مسجد، محلی را برای کسب و کار خود انتخاب کرد و به خرید و فروش، مشغول گردید. هنگام نماز، بلال حبشی وقتی اعلام نماز می کرد، رسول خدا (ص) برای نماز حاضر می شد (سعید که هر روز و شب جلوتر در صف جماعت آماده بود) کم کم رسول خدا (ص) می دید که بلال حبشی وقت نماز را اعلام کرده ولی هنوز سعد سرگرم خرید و فروش است، نه وضو گرفته و نه برای نماز آماده می شود.

رسول خدا (ص) وقتی او را به این وضع می دید، به او می فرمود: یا سَعْدُ شَغَلَتْكَ الدُّنْيَا عَنِ الصَّلَاةِ: «ای سعد! دنیا تو را از نماز بازداشت!» او در پاسخ چنین (توجیه می کرد و) می گفت: مَا أَصْنَعُ؟ أَضِيعُ مَالِي، هَذَا رَجُلٌ قَدْ يَغْتَنُّ قَتْرِيْدُ أَنْ اسْتَوْفَى مِنْهُ، وَ هَذَا رَجُلٌ قَدْ اشْتَرَيْتُ مِنْهُ فَارِيْدُ أَنْ أُؤْفِيَه: «چه کار کنم؟ ثروتم را تلف کنم؟ به این مرد متاعی فروخته ام، می خواهم پولش را بستانم، و از این مرد متاعی خریده ام، می خواهم قیمتش را بپردازم.» (آیا با این وضع می توانم در نماز شرکت کنم؟) رسول خدا (ص) در مورد سعد، آن چنان ناراحت و غمگین شد که این بار اندوه رسول خدا (ص) شدیدتر از آن هنگام بود که سعد در فقر و تهیدستی به سر می برد. جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل شد و عرض کرد: خداوند اندوه تو را در مورد سعد دریافت، کدامیک از این دو حالت را در مورد سعد دوست داری، آیا حالت اول یعنی حالت فقر او و توجّه او به نماز و عبادت را دوست داری؟ یا حالت دوم او را که بی نیاز است ولی توجّه به عبادت ندارد؟ پیامبر (ص) فرمود: حالت اولی او را دوست دارم، چرا که حالت دوم او باعث شد که دنیایش، دینش را ربود و برد.

آنگاه جبرئیل گفت: آن دو درهم را که به او (قرض) داده بودی از او بگیر، که در این صورت، وضع او به حالت اول برمی گردد. رسول خدا (ص) از نزد سعد عبور کرد و به او فرمود: آیا نمی خواهی دو درهم مرا بدهی؟ سعد گفت: « بجای آن دوپست درهم می دهم.» پیامبر (ص) فرمود: همان دو درهم مرا بده، سعد دو درهم آن حضرت را داد. از آن پس، دنیا به سعد پشت کرد، و تمام اموالش کم کم از دستش رفت، و زندگیش به حالت اول بازگشت.

■ نماز جماعت صبح در مسجد

امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله (طبق معمول) برای ادای نماز صبح با جماعت، وارد مسجد شد، پس از نماز به پشت سر نگاه کرد و دید عده ای از مسلمین برای نماز نیامده اند، نام آنها را به زبان آورد و فرمود: آیا این افراد در نماز شرکت نمودند؟! حاضران عرض کردند: نه. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آگاه باشید، بر افراد منافق، نمازی، سخت تر از عشاء نماز صبح نیست. و لو علموا ای فضل فیهما لا- توهما و لو حبوا اگر آنها پاداش بسیار نماز صبح و عشاء را با جماعت، در می یافتند، گر چه چهار دست و پا (مانند راه رفتن کودکان شیر خوار) باشد، خود را به جماعت می رساندند.



■ ترک نماز برای تجارت

خشک سالی و قحطی شهر مدینه را فرا گرفته بود . احتیاجات اولیه ی مردم چنان گران و نایاب شده بود که مردم ، روزگار را به سختی می گذراندند . تنها هنگامی که قافله ای تجارتی به مدینه می آمد ، مردم از ته دل خوشحال می شدند . صدای طبل شادی و هلهله ی مردم بر می خاست ، مردم سراسیمه به قافله نزدیک می شدند و احتیاجات خود را ارزان تر از همیشه می خریدند . ظهر جمعه بود . مردم مدینه در مسجد مدینه جمع شده بودند . پیامبر مشغول خواندن خطبه های نماز جمعه بود . در این هنگام ، ناگهان صدای هلهله از بیرون برخاست و صدای طبل شادی شنیده شد . لحظه ای نگذشته بود که خبر به نمازگزاران مسجد رسید که کاروانی بزرگ از شام به مدینه رسیده و با خود مواد غذایی آورده است . این خبر ، صف های نماز جمعه را به هم ریخت . نمازگزاران مسجد که هفته های سختی را گذرانده بودند ، بی اختیار به پا خاستند و به سرعت به سوی قافله حرکت کردند . پس از مدتی ، مسجد از همهمه ای که ایجاد شده بود نجات یافت . سکوت سنگینی بر مسجد نشست . پیامبر به صف های نماز که بسیار خلوت شده بود ، چشم دوخت . فقط ۸ نفر در مسجد مانده اند (یا ۱۲ نفر) ، که از شرمندگی سر به زیر انداخته بودند ، از جای خود تکان نخوردند . پیامبر با آرامشی خاص گفت: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست اگر شما چند نفر هم از مسجد می رفتید و کسی در مسجد نمی ماند ، از آسمان بر سر همه سنگ می بارید .

■ کمک به آبادانی مسجد

تمیم ، با خود چراغ ها و روغنی از شام به مدینه آورد . روز جمعه بود که به مدینه رسید . به خدمتکاری که نامش ابوالبراد بود ، دستور داد تا چراغ ها را بیاویزد و آب و روغن در آنها بریزد . چون خورشید غروب کرد ، آنها را روشن کرد . پیامبر خدا ، هنگامی به سوی مسجد آمد که آن می درخشید . فرمود : «چه کسی چنین کرده است؟» . گفتند : تمیم . فرمود : «اسلام را نورانی کردی . خداوند ، در دنیا و آخرت ، تو را نورانی گرداند» .

■ ارزش خادم مسجد

مرد سیاه پوست یا زن سیاه پوستی که مسجد را نظافت می کرد ، درگذشت . پیامبر صلی الله علیه و آله از حال او جويا شد . گفتند : درگذشته است . فرمود : «چرا مرا خبر نکردید؟ قبرش را نشانم دهید» . پس بر قبر وی حضور یافت و بر او نماز گزارد.

■ مسجد و فعالیت های فرهنگی

سنن ابن ماجه - به نقل از عبد الله بن عمرو - : روزی پیامبر خدا ، از یکی از اتاق های [خانه] خود خارج شد و وارد مسجد گردید . در مسجد ، دو دسته از مردم را دید : دسته نخست ، قرآن تلاوت می کردند و خدا را می خواندند ، و دسته دیگر ، می آموختند و آموزش می دادند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «هر دو دسته ، بر [کار] خیر هستند . اینان ، قرآن تلاوت می کنند و خدا را می خوانند . اگر بخواهد ، عطایشان می کند و اگر بخواهد ، از آن بازشان می دارد ؛ و آن دسته دیگر ، فرا می گیرند و به دیگران می آموزند . همانا من ، معلّم برانگیخته شده ام» . آن گاه ، با آن دسته نشست.

■ اهتمام به نماز جماعت

یک نفر نایینا به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد من نایینا هستم ، صدای اذان جماعت را می شنوم ، ولی کسی نیست که دستم را بگیرد و مرا به جماعت برساند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: از منزل خود تا مسجد، طنابی ببند و هنگام نماز جماعت ، آن طناب را بگیر و با راهنمایی آن خود را به مسجد برسان و در نماز جماعت شرکت کن.

■ به تازه واردین مسجد جا بدهید

روز جمعه بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان یاران خویش و در گوشه ای از مسجد النبی نشسته بودند. در این میان عده ای از بدریون (آنانکه در جنگ بدر شرکت داشتند) وارد شدند. وقتی نزدیک پیامبر (ص) پاسخ گفت .سپس آنها به حاضران سلام کردند، آنان نیز پاسخ ایشان را دادند. بدریون همانگونه روی پا ایستاده بودند، چون جایی برای نشستن نمی یافتند و مهاجر و انصار که در اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، از جای خود حرکت نمی کردند که به تازه واردین جا بدهند، آنها برخاستند، (و این در حقیقت در دستور یک درس آموزنده بود که مسلمانان به پیشقدمان در جهاد و اسلام احترام بگذارند)، اما این پیش آمد برای آنها مشاهده می شد. منافقان (که از هر فرصتی سوء استفاده می کنند، در اینجا فرصت را بدست آورده) گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی را به خاطر علاقه بیشتر به آنها، در کنار خود

نشانند و رسم عدالت را رعایت نکرد (و تبعیض قائل شد) ، و به خاطر افرادی که بعد آمدند، عده ای از مسلمانان را از جا بلند کرد. در این هنگام بود که آیه ۱۱ سوره مجادله نازل گردید: «یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس الله لکم و اذا قیل انشزوا یرفع الله الذین امنو منکم والذین اوتو العلم درجات» ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی به شما بگویند در مجالس جا باز کنید، جای بگشایید تا خداوند جای وسیع (نعمت وسیع) به شما عنایت فرماید و چون گفته شود برخیزید، بپا خیزید! و خداوند مؤمنان را در میان شما بالا برده و کسانی را که علم و دانش داده است، دارای درجاتی هستند. به این ترتیب پاسخ کوپنده به منافقان داده شد، و آنان نتوانستند مقاصد شوم خود را (که اختلاف اندازی بود) اجرا سازند. و این دستور اخلاقی اسلامی، برای همیشه یک درس بزرگ برای مسلمانان است که در مجالس، احترام به همدیگر بگذارند، و از گفتار امام صادق علیه السلام است: کسی که وارد مجلسی می شود، و به نشستن در جای پایین مجلس، خشنود است، تا او در آنجا نشسته، خداوند و فرشتگانش بر او درود می فرستند.